



گزارش جدید گروسی در مورد برنامه هسته‌ای ایران

اژانس بین‌المللی انرژی اتمی در گزارشی مدعی شد مجموع ذخایر اورانیوم غنی‌سازی‌شده ایران به ۳۰ برابر حد مقرر در توافق برجام رسیده است. به گزارش ایسنا، در گزارش فصلی اژانس بین‌المللی انرژی اتمی که به رصد رویتز رسیده، آمده که مطابق با تخمین‌ها ذخایر اورانیوم غنی‌سازی‌شده ایران با افزایشی ۶۷۵/۸ کیلوگرمی از زمان گزارش قبلی به ۶۲۰۱/۳ کیلوگرم رسیده است. مطابق با گزارش‌ها، ذخایر اورانیوم با غنای ۲۰ درصد ایران با افزایشی ۳۹/۱ کیلوگرمی به ۷۵۱/۳ کیلوگرم رسیده است. اژانس اتمی ادعا کرد که ذخایر اورانیوم با غنای ۶۰ درصد ایران با افزایشی ۲۰/۶ کیلوگرمی به ۱۴۲/۱ کیلوگرم رسیده است. «رافائل گروسی» مدیرکل اژانس بین‌المللی انرژی اتمی همچنین از تصمیم ایران مبنی بر عدم تغییر موضع خود در برابر لغو مجوز چند نفر از بازرسان باتجربه این اژانس ابراز تأسف کرده است.

اژانس اتمی در این گزارش آورده مسائل پادمانی مرتبط با پیدا شدن ذرات اورانیوم در برخی سایت‌های اعلام‌نشده همچنان حل‌وفصل نشده است. گروسی در این گزارش مدعی شده که از سال گذشته هیچ پیشرفتی در راستای اجرای «بیانیه مشترک» ایران و اژانس چهارم مارس ۲۰۲۳ حاصل نشده است. دیدبان هسته‌ای سازمان ملل در این گزارش ادعا کرده که بیانه‌های عمومی ایران در خصوص توانایی‌های فنی این کشور در ساخت تسلیحات هسته‌ای یا ایجاد تغییرات احتمالی در دکتترین هسته‌ای خود تنها باعث افزایش نگرانی‌ها در خصوص صحت اظهارات ایران خواهد شد. گروسی در این گزارش خواستار تداوم گفت‌وگوها و تبادل نظرات در سطح بالا با دولت جدید ایران شده است.

در پی ادعای خبرگزاری رویتز مبنی بر رویت گزارش فصلی مدیرکل اژانس بین‌المللی انرژی اتمی درباره برنامه هسته‌ای ایران، یک سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا گفت که واشنگتن از «تداوم تولید اورانیوم غنی‌سازی‌شده با درصد بالا در ایران» نگران است. این سخنگو در پاسخ به سوال شبکه صدای آمریکا با اشاره به اینکه وزارت خارجه در مورد جزئیات گزارش‌های اژانس که علی‌نشدند اظهار نظر نمی‌کند، گفت: «ما همچنان نگران ادامه توسعه برنامه هسته‌ای ایران به شیوه‌هایی هستیم که هیچ هدف غیرنظامی معتبری ندارد، از جمله تداوم تولید اورانیوم بسیار غنی‌شده.» این مقام آمریکایی در ادامه تصریح کرد که آمریکا از تلاش‌های گسترده اژانس بین‌المللی انرژی اتمی برای تعامل با ایران در مورد مسائل حل‌نشده پیشین مرتبط با تعهدات پادمانی ایران، قدرانی می‌کند. این مقام رسانه‌ای وزارت امور خارجه آمریکا با تأکید بر اینکه واشنگتن می‌داند همکاری تهران با اژانس «به‌شدت ضعیف» است، افزود: «ما همچنان به‌طور کامل از تلاش‌های این نهاد نظارت هسته‌ای سازمان ملل متحد و مدیرکل آن، رافائل گروسی، حمایت می‌کنیم.»

این سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا همچنین در مورد گزارش یک رسانه آمریکایی مبنی بر اینکه واشنگتن به دو کشور اروپایی بریتانیا و فرانسه فشار می‌آورد تا در جلسه آینده شورای حکام اژانس بین‌المللی انرژی اتمی در هفته آتی قطعنامه‌ای در محکومیت عدم همکاری تهران صادر نکنند، پاسخ داده و گفت: «ما در حال افزایش فشار بر ایران از طریق تحریم‌ها و انزوا بین‌المللی هستیم. همان‌طور که اخیراً، در اقدامات هماهنگ گروه ۷ در پی حمله ایران به اسرائیل در ماه گذشته مشاهده شد.» این مقام وزارت خارجه آمریکا تأکید کرد: «هیچ تصمیمی در رابطه با جلسه آتی شورای حکام گرفته نشده است، و هر گونه گمانه‌زنی در مورد تصمیمات زود هنگام است. ما به شدت با سه شریک اروپایی خود (آلمان، فرانسه و بریتانیا) هماهنگ هستیم.»

که این کشورها دیدگاه‌های مستقلی هم دارند در خصوص طرح‌های آمریکا. این بار تا چه میزان فکر می‌کنید این دیدگاه‌های مستقل باز هم برای طرح آمریکا مشکل ایجاد نکند؟

پیش‌ران اصلی حرکت به سمت نظم جدید منطقه‌ای همین اراده مستقل بازیگران است. این اراده مستقل نه‌فقط در بازیگران دولتی بلکه در بازیگران غیردولتی هم قابل مشاهده است. به نظر من یک انگیزه اصلی حماس در هفت اکتبر همین بود که یا مسئله عادی‌سازی را از روی میز بردارد و یا اینکه به شکلی آن را به تشکیل دولت فلسطینی گره بزند که این گره بازشدنی نباشد. به نظر می‌رسد تا حدود زیادی در این زمینه اقبال داشته است. توان برهم خوردن بازی حتی فراتر از متحدین آمریکا و حتی فراتر از بازیگران دولتی رفته است. اما در این خصوص که چه شد که طرح آمریکا عملی نشد، تفسیری که من و شما داریم لزوماً با تفسیری که محافل سیاسی آمریکا دارند، به‌خصوص در زمانی که خروج از برجام رخ داد، یکسان نیست. حتی اگر این درک در آمریکا و به‌خصوص در میان جمهوری خواهان شکل گرفته باشد که ما تحت تأثیر اسرائیل و عربستان و کشورهای حوزه خلیج فارس از برجام خارج شدیم، هیچ‌وقت به این شکل به آن اذعان نخواهد شد؛ چون ضربه قابل توجهی برای اعتبار آمریکا است و بزرگ این معنا خواهد بود که آمریکا به‌عنوان یک قدرت بزرگ بازیچه دیگر کشورها شده است. بنابراین آنچه که بیان می‌کنند این است که ایران آن خواسته‌ی مدنظر ما را انجام نداد و فعالیت‌های منطقه‌ای‌اش را توسعه داد و بنابراین ما از برجام خارج شدیم. الان دولت بایدن هم این را مطرح می‌کند که ما فرصتی ایجاد کردیم که برگردیم به برجام، اما ایران نپذیرفت. قطعاً طرف ایرانی هم استدلال‌های خودش را دارد. اما اگر بخواهیم این مسیر تحول را ببینیم باید از دولت بوش آغاز کنیم. دولت بوش حس یکجانبه‌گرایی مقتدرانه‌ای که آمریکا در دوره بعد از پایان جنگ سرد داشت را در نتیجه اتفاقی که یازده سپتامبر افتاد خدشه‌دار می‌دید. بنابراین این حس را برد به این سمت که فارغ از اینکه نقش بازیگران منطقه چیست، نظمی را ایجاد کند و خودش هم آن را کنترل کند. این الگو شکست خورد و در ادامه، رویکرد اوپاما به میان آمد تا نظمی ایجاد شود که این بازیگران در کنار هم قرار بگیرند. بعد به دوران ترامپ رسیدیم که سیاست آمریکا به سمت موازنه‌سازی رفت. بعد بایدن سر کار آمد و او در ابتدا طرح اوپاما را آزمایش کرد اما بعد به نسخه دوران ترامپ، یعنی نوعی از فشار حداکثری برگشت. بنابراین این افت و خیزها در تمام این مدت به دلیل پوشش‌های درون منطقه‌ای بوده است. آمریکا عاملیت بازیگران منطقه‌ای را نادیده می‌گیرد و با نوعی اعتمادبنفیس ورود می‌کند به مسئله و این را در نظر نمی‌گیرد که مثلاً در چارچوب برجام، ایران منافع اولویت‌های خودش را دارد، کشورهای عربی هم منافع خودشان را دارند و ادراک تهدید اسرائیل نسبت به ایران نسبت به ادراک تهدید آمریکا متفاوت است. همه اینها در کنار هم این فضا را شکل می‌دهد. منظوم این است که در همان ابتدا اساساً این ایران بود که برنامه‌های بوش را بر هم زد. اینها را باید در چارچوب عاملیت بازیگران منطقه‌ای در نظر گرفت. ولی در دل تمام این تلاش‌های نظم‌ساز آمریکا در منطقه، شاهد تلاش‌های کشورهای منطقه برای موازنه‌سازی در مقابل هم بوده‌ایم. اگر هم تلاشی برای برهم خوردن برجام شده، دلایل همین بوده است؛ چون برخی کشورها معتقد بودند که برجام به نفع ایران است. رویکرد کشورهای عربی البته تغییر کرده است و حالا معتقدند که به تفاهم و توازن نیاز دارند.

یعنی توازنی که ایران در آن عاملیت نداشته باشد؟ توازنی که ایران در آن دست برتر را نداشته باشد. به نظر من ایران توانسته در خصوص کشورهای عربی نقش خودش و شرکایش را به‌عنوان یک بلوک منطقه‌ای تثبیت کند. در حال حاضر می‌بینیم که در بحرانی که یک طرف آن متحدین ایران در شبکه مقاومت هستند، امارات با سوریه صحبت می‌کند تا روابط خود را بهبود ببخشد. به هر حال فارغ از اینکه بشار اسد رویکرد فرصت‌طلبانه‌ای داشته و در خصوص جنگ غزه موضع متفاوتی داشته اما بخشی از این محور مقاومت است و اعراب این را پذیرفته‌اند. بحث این است که اعراب شرایط نظام بین‌الملل را به‌نوعی شناخته‌اند و درک کرده‌اند که در آن می‌توانند منافع خودشان را از طریق تنوع‌بخشی به سیاست خارجی در سطح فرمانتقه‌ای دنبال کنند. یعنی آن گذار بزرگ‌تری که در سطح جهانی در جریان است، همراه با گذار منطقه‌ای، این نگاه را در اعراب تسهیل کرده است. اگر نفوذ و قدرت نسبی آمریکا در مقابل روسیه و چین کاهش پیدا نکرده بود، قدرت‌های منطقه‌ای هم این فضای بازیگری را پیدا نمی‌کردند. بنابراین اعراب تلفیق اینها را وارد تحلیل سیاست خارجی خودشان کرده‌اند و نتیجه نهایی‌شان این است که ما در منطقه‌ای هستیم که برای کاهش سطح تهدید مجبوریم با بازیگرانی مثل ایران و اسرائیل که همیشه با آنها مشکل داشته‌ایم، روابط قابل‌مدیریتی داشته باشیم و هم‌زمان، روابط را به‌گونه‌ای دورا از طریق روابط با بازیگران دیگر متوازن کنیم و در ورای اینها، روابط با قدرت بزرگ را هم از طریق رویکرد مدیریت ریسک پیش ببریم و وارد اتحاد قطعی با هیچ‌کدام از این قدرت‌ها نشویم.

مبنای تلاش برای ادغام در نظم در حال ظهور و شکل دادن به الگوی جدید در مقابل رقیب بوده است. جالب اینجاست که در هر سه روند، یک طرف ماجرا کشورهای عربی هستند. کشورهای عربی پتانسیلی برای بازیگری مستقل پیدا کرده‌اند و در حال حاضر به نقطه ثقل تمامی روندهای نظم‌سازی در منطقه تبدیل شده‌اند. شرایطی ایجاد شده که ایران و اسرائیل به عنوان دو بازیگر دیگر منطقه، سعی می‌کنند خود را در این فضا ادغام کنند. هم ایران و هم اسرائیل، مسلماً به اشکال مختلف، از زمان جنگ سرد و قبل از آن، از این فضا خارج بودند. اسرائیل به واسطه جنگ‌هایی که با اعراب داشت از این فضا خارج بود و ایران هم بعد از انقلاب به واسطه ادراک تهدید کشورهای عربی در خصوص صدور انقلاب و شکل‌گیری محور مقاومت، از این فضا خارج بود. این الگویی بود که ظاهراً ایران و اسرائیل هر دو به دنبالش بودند. یعنی هم‌زمان با رویارویی با هم، به دنبال این بودند که نظمی را شکل بدهند که طرف مقابل در آن منزوی شده باشد و خودشان جزئی از این نظم باشند. طبیعتاً در این چارچوب، کشورهای عربی در شرایطی قرار گرفتند که بتوانند بیشترین نفع را از این عرصه ببرند. یکسری روندهایی هم در عرصه بین‌المللی وجود داشت که تسهیل‌گر این ماجرا بود. مثل بحث رویارویی آمریکا و چین و اینکه آمریکا از سال‌ها قبل تلاش می‌کرد تا به نوعی مسئولیت خودش را در منطقه کاهش بدهد و منطقه را به وضعیت باثباتی برساند. در اینجا من اختلاف‌نظری با برخی دوستان دارم که معتقدند چیزی که آمریکا همیشه به دنبالش بوده، منزوی کردن ایران است و ادغام کردن اسرائیل در منطقه. اما اگر به تجربه برجام نگاه کنیم قضیه بسیار گویاست. در برجام، آمریکا به این سمت حرکت کرد که نظمی را بر مبنای ادغام ایران در منطقه و ایجاد ثبات نسبی در روابط برقرار کند تا در آن، بازیگران مختلف، تهدیدی در مقابل هم نباشند. این طرح البته شکست خورد و بعد روندهای تقابلی بین ایران و اسرائیل شکل گرفت و ما به روندهای ضدنظم‌ساز رسیدیم. هفت اکتبر در واقع محکی بود در این خصوص که کدام‌یک از این روندها در نهایت نظم منطقه‌ای را شکل خواهند داد. آیا روند ایرانی است یا روند اسرائیلی با حمایت آمریکا؟ در حال حاضر می‌بینیم که هم ایران تحرکات دیپلماتیکش را افزایش داده و سعی می‌کند روابطش را با مصر و عربستان ارتقاء بدهد و هم‌زمان اسرائیل هم سعی می‌کند با حمایت آمریکا عادی‌سازی با عربستان را شکل بدهد و روندی را علیه ایران ایجاد کند. من معتقدم که نظم جدیدی که در منطقه شکل خواهد گرفت براساس موازنه خواهد بود اما این بار برخلاف انتظار ایران یا اسرائیل، این موازنه یک موازنه سه‌وجهی خواهد بود نه دووجهی؛ یعنی موازنه‌ای نخواهد بود که ایران در کنار اعراب در مقابل اسرائیل و یا اسرائیل در کنار اعراب در مقابل ایران قرار بگیرد. موازنه‌ای خواهد بود که اعراب در آن در موقعیت بهتری قرار خواهند گرفت و از طریق دریافت تضمین‌های امنیتی آمریکا و عادی‌سازی با اسرائیل می‌خواهند یک سپر امنیتی را در مقابل ایران داشته باشند و هم‌زمان، از طریق بهبود روابط با خود ایران می‌خواهند سطح تهدید ایران را کاهش داده و هزینه و قیمت را برای طرف آمریکایی بالاتر ببرند. اگر موضوع ایران نبود و بهبود روابط عربستان با ایران مطرح نبود، این برجسب قیمتی که عربستان بر روی موضوع عادی‌سازی با اسرائیل زده، مبنی بر اینکه آمریکا باید به ما تضمین امنیتی بدهد و از برنامه هسته‌ای ما حمایت بکند، نمی‌توانست وجود داشته باشد. به‌طور کلی همه بازیگران سعی خواهند کرد که از طریق حفظ ارتباط با هم، این موازنه را برقرار کنند. در هر صورت چه جنگ غزه به تشکیل دولت فلسطینی منجر شود یا نه، این آینده نظم در منطقه خواهد بود. تفاوتش در این خواهد بود که دو قطب ایران و اسرائیل که به هیچ عنوان امکان تفاهم با هم ندارند، چقدر قدرت مانور داشته باشند. طبیعتاً اگر دولت فلسطینی شکل بگیرد، حماس سلاح خود را بر زمین بگذارد و توافقی حاصل شود که حزب‌الله از مناطق مرزی عقب برود، موضع ایران در منطقه شامات تضعیف خواهد شد و به همراه آن، توان بازدارندگی مؤثرش در مقابل اسرائیل هم تضعیف خواهد شد. اگر این اتفاق رخ ندهد و ایران و متحدانش در محور مقاومت موفق شوند سطحی مستمر اما محدود از فشار را در محدوده خاکستری بر روی اسرائیل حفظ کنند، می‌توان سناریوی متفاوتی را انتظار داشت که طی آن توان نظامی محور مقاومت دوباره افزایش پیدا کند.

یادم هست که در اوایل دولت اوپاما و به‌خصوص در دولت دومش، این بحث مطرح می‌شد که آمریکا می‌خواهد خاورمیانه جدیدی را بنا کند، حتی آمریکایی‌ها به سراغ ترکیه هم رفتند تا در این طرح نقش آفرینی کند، اما به هر دلیل مثل بهار عربی و تصورات خوشبینانه ترکیه از نتایج آن مایل به همکاری نبود. اما در هر صورت این طرح موفق نشد و کشورهایی نظیر عربستان و اسرائیل و امارات این طرح را به هم زدند. به نظر می‌رسد



اعراب شرایط نظام بین‌الملل را به‌نوعی شناخته‌اند و درک کرده‌اند که در آن می‌توانند منافع خودشان را از طریق تنوع‌بخشی به سیاست خارجی در سطح فرمانتقه‌ای دنبال کنند. یعنی آن گذار بزرگ‌تری که در سطح جهانی در جریان است، همراه با گذار منطقه‌ای، این تسهیل کرده است. اگر نفوذ و قدرت نسبی آمریکا در مقابل روسیه و چین کاهش پیدا نکرده بود، قدرت‌های منطقه‌ای هم این فضای بازیگری را پیدا نمی‌کردند. بنابراین اعراب تلفیق اینها را وارد تحلیل سیاست خارجی خودشان کرده‌اند و نتیجه نهایی‌شان این است که ما در منطقه‌ای هستیم که برای کاهش سطح تهدید مجبوریم با بازیگرانی مثل ایران و اسرائیل که همیشه با آنها مشکل داشته‌ایم، روابط با خود ایران می‌خواهند سطح تهدید ایران را کاهش داده و هزینه و قیمت را برای طرف آمریکایی بالاتر ببرند. اگر موضوع ایران نبود و بهبود روابط عربستان با ایران مطرح نبود، این برجسب قیمتی که عربستان بر روی موضوع عادی‌سازی با اسرائیل زده، مبنی بر اینکه آمریکا باید به ما تضمین امنیتی بدهد و از برنامه هسته‌ای ما حمایت بکند، نمی‌توانست وجود داشته باشد. به‌طور کلی همه بازیگران سعی خواهند کرد که از طریق حفظ ارتباط با هم، این موازنه را برقرار کنند. در هر صورت چه جنگ غزه به تشکیل دولت فلسطینی منجر شود یا نه، این آینده نظم در منطقه خواهد بود. تفاوتش در این خواهد بود که دو قطب ایران و اسرائیل که به هیچ عنوان امکان تفاهم با هم ندارند، چقدر قدرت مانور داشته باشند. طبیعتاً اگر دولت فلسطینی شکل بگیرد، حماس سلاح خود را بر زمین بگذارد و توافقی حاصل شود که حزب‌الله از مناطق مرزی عقب برود، موضع ایران در منطقه شامات تضعیف خواهد شد و به همراه آن، توان بازدارندگی مؤثرش در مقابل اسرائیل هم تضعیف خواهد شد. اگر این اتفاق رخ ندهد و ایران و متحدانش در محور مقاومت موفق شوند سطحی مستمر اما محدود از فشار را در محدوده خاکستری بر روی اسرائیل حفظ کنند، می‌توان سناریوی متفاوتی را انتظار داشت که طی آن توان نظامی محور مقاومت دوباره افزایش پیدا کند.

اما تا جایی که به پوشش‌های داخل منازعه مربوط می‌شود، طولانی‌شدن جنگ و دست پیدا نکردن اسرائیل به اهداف اصلی خودش، باعث شده که موضعش در قبال هر راهکاری که به تشکیل کشور فلسطینی منجر شود، بیشتر از گذشته سفت و سخت باشد. اما در آن عرصه هم معتقدم که نتیجه بستگی به این دارد که جنگ تا چه زمانی ادامه پیدا کند و آیا کابینه نتانیاهو می‌تواند با دستاوردی از این جنگ، در قدرت بماند یا خیر. اگر مثلاً یائیر لاپید قدرت را به دست بگیرد تا توجه به اهمیت‌ها برای روابط با آمریکا قائل است، این روند تسهیل خواهد شد. یعنی ادامه دولت بایدن و تغییر کابینه در اسرائیل ممکن است اسرائیل را به پذیرش مسیری معتبر برای راهکار دوکشوری سوق بدهد. اگر این دو در کنار هم قرار بگیرند، آن فاکتور اصلی که توان اثرگذاری اسرائیل بر تحولات میدانی است، باعث می‌شود مسئله پیچیده شود. مسئله دیگر احتمال گسترده شدن جنگ است. اگر جنگی بین اسرائیل و حزب‌الله شکل بگیرد و یا اینکه شاهد تقابلی بزرگ‌تر از آنچه که بین ایران و اسرائیل رخ داد، باشیم، طبیعتاً اولویت حمایت از اسرائیل در مجموعه غرب، باعث می‌شود که ملاحظات مربوط به تشکیل کشور فلسطینی به محاق برود.

برخی معتقدند که قبل از اینکه راهکار دوکشوری پیگیری شود باید موازنه قوا در منطقه ایجاد شود و این موازنه قوا در حال حاضر به هم خورده است. خیلی‌ها معتقدند که وضعیت منطقه را باید به قبل و بعد از زد و خورد میان ایران و اسرائیل تقسیم کرد. آمریکایی‌ها هم در چند ماه گذشته در منطقه انفعالی عمل کرده‌اند. آیا فکر می‌کنید این موازنه قوا در نهایت در خاورمیانه برقرار خواهد شد؟ برخی هم معتقدند که آن راهکار دوکشوری و عادی‌سازی روابط اسرائیل و عربستان، خودش می‌تواند موازنه قوا را برقرار کند. آیا شما موافقتی دارید؟

به نظر من هر دو اثرگذار هستند. من بر هم خوردن موازنه قوا را در چارچوب بزرگ‌تر بر هم خوردن نظم منطقه‌ای می‌بینم. زمانی که از نظم منطقه‌ای صحبت می‌شود، موازنه قوا تنها یکی از الگوهای نظم منطقه‌ای است. در قالب موازنه قوا می‌شود شاهد موازنه مبنی بر نظم چندقطبی یا دوقطبی و یا تلفیقی از اینها باشیم. نظم می‌تواند امتدادی از نظم هم‌ژئوپولیتیکی باشد که یک قدرت هم‌ژئومون در منطقه اعمال می‌کند؛ مثل نظمی که آمریکا تا همین اواخر در منطقه اعمال می‌کرد. چیزی که می‌بینیم این است که هفتم اکتبر نشانه تغییر نظم منطقه‌ای بود. هفتم اکتبر انفجار روندهای مبنی بر نظم‌سازی و ضدنظم‌سازی و تلاش قدرت‌ها در سطح منطقه و فراتر از منطقه برای تثبیت نقش خودشان در منطقه بود. قبل از هفت اکتبر و از سال ۲۰۲۰، چند روند دیپلماتیک و نظامی در منطقه داشتیم. اول روند توافقات ابراهیم بود و عادی‌سازی‌هایی که از زمان ترامپ شروع شد. مورد دیگر بحث بهبود روابط ایرانی-عربی بود که نقطه اوجش توافق ایران و عربستان سعودی بود. روند دیگر بهبود روابط میان کشورهای عربی با هم بود. این روند اخیر چند جلوه داشت: نظیر بازگشت قطر به شورای همکاری خلیج فارس و بازگشت سوریه به اتحادیه عرب. اینها روندهای مهمی هستند. به‌خصوص دو روند نخست از اهمیت زیادی برخوردارند. دو روند نخست که به ایران و اسرائیل و کشورهای عربی مربوط می‌شود، بر